

سال سی و پنجم ۲۳۵

واقعات سال ۱۲۹۴ هـ ق

۱۸۷۷ م

و کتبه اشیا، متعلقه بانرا نجس و پدید دنیا غیره بل نظیر دانسته از معاشرت و اختلاط با ایشان
احتراز میکردند نوعی که احدی از ایشان جرئت و جرات نداشتی در حال طوبت با اشیا، متعلقه بایشان
استقامند آشته و برای نشاندن باینست و حمله کنند در جنونی بایشان پشته و نواز برایشان
و عیارات رفیع سازند و در بسیاری از بلاد ایران از جهت شدت تعصب اثنالی سکونت نموده
و در بلادیکه استقرار جسته ناچار در ارزل و کشف محال فراریافته محله بنام محله بیود در غایت حقارت
و پیدی تانیس کردند و برای استمداد از یکدیگر در مواقع حملات سلیمان جدران خانه بارانولف
کرده بیکدیگر راه دادند با کجکله از مسلمانان انتقادی خبر شتر ضررند آشته و بالعکس آنان نیز
نسبت بسلیمان بدین احوال بوده اگر دست پیدا فتنه متقابله بمینویسد و مسلمانان و اشیا
متعلقه بایشان محضرها و باج و ماست و غیرشان را نجس میدانستند و در بهمان که کسی از
بزرگترین مراکز اجتماع بیود و مقبره استر مرد خای مشهور در آنجا است در سنین اخیر بعضی
بیود بدست مسلمانان مقتول شده اموالی را که با تلاش و مساکن مخصوص خود گرد آورده
بیاد غارت رفته و در غالب بلاد ایران محضرها در خاک خراسان غده بسیاری از ایشان
بالاجبار خوف و طوعا مسلمان شده نام جدید اسلام برایشان باند و با کجکله با چنین احوال
چون در بهمان بابرچی از محرمین اینها گفته نضاده معاشرت یافته و ایشان از ابری و غری
از اخلاق مسلمانان و بزمندین و مستحق و عارف بر روز و اسرار کتب معتدسه خود مشاهده کردند
و سببایا و مزایا محبت بین المللی و بشر دوستی و حقوق مساویه عمومی و اولاد کفایه کفایه
و اختلاط و امراضشان را نگریدند و عیالده معتدله آنانرا مشاهده کردند بعد در کتب و کتب
از اینین بدایع برآمده از موافق موافق و بشارت کتب و کتب یافتند لا بهرم تصدیق نموده

واقعات سال ۱۲۹۵ هـ ق

۱۸

جمال ابی از خانه عکا خارج نشده با همه علاقه که بمناظر طبیعی و سبزه و گل و آب جاری و آبشارها
 حتی نظر بر سبزه بند خستند منقنی سابق الذکر عکا که در آغاز معانه بود در انجام از مخلصین شد حسب
 پذیر و دستور مخلص اعظم بمحض ابی شمول یافت و در نشان را گرفته ختم داد که دمی از عکا بیرون
 آمده بتفرج باغ قدم نهند و جمال ابی قبول نموده فرمود ای منقنی محترم چگونه از قلعه بیرون آیم یا در اینجا
 بحکم دولت مجوسیم منقنی بنوع تعجب و انکار عرض کرد که کی و چگونه شمارا حبس توانند کرد و چند
 امر را فرمود تا مسؤل و نامولش را قبول فرموده در کرده سوار شده بامتصرف و منقنی باغ باغین که
 مخلص اعظم در خارج عکا خریده و در مدت دو سال با انواع اشجار و اورداد آراسته قیما کردند قدم گذاشتند

منظور منقنی میل زندی در وصف خروج سوک جمال ابی از زندان عکا

بیم صبح آید غنچه بر آید	که پیش از خواب ز بوی خیز	بیزاید بکشت استوار صبح شین	خارا مان شاه کل و در وقت
بدورش میدان در همه ساری	تو ای میل جان در خواب عکا	دخون ساز و جا آور چه گانه	شوازه ذکر محراب بجان
که از اول نه نشاء فریبت	برای ذکر در چشم فریبت	بیاید بر کف کمر خادم	مرین کن بنام در دست باد
بهمراه بیم صبح گاش	بده پیغام گای باغ محی	هزاران شکر خیمت گشت روشن	از آن گان که روی آفتاب روشن
اگر چه استغاری ناکشیدی	محمد به که بر شطرت سیدی	چه قدر عکا با نسلان اقبال	بسر آید ده دود زود در آستان
سه الف در صد و یکده در حین	بلکه شاه ابی نامه مسجون	صباح روشن یوم لوبه لیا	جمال شرفور زود بکمالی
بروز سیمده از راه خورداد	ز یک مشت برق بگریزد در جزو زاد	بروز کاف اول از جیم اول	ازین سال خیز آن بار اول
رضمن بیت کوسایش مشد	هو آن پس زمان بیدار و در	چه مخلص اعظم آن فوج که کجا	مردم شاه در کرده است
جمال تپه ابی مشد مدانه	سوز از خوش شد اهل خانه	علی اکبر حسینی را که مرزود	بیدار افتاد و سر بر آستان
حسین از نظر طایفه و الله وجد	همی بر آن علی کبر نزاره	که ای مالیت با جایی آرزودم	که سر بر مقدم شاه بودیم
غرض مصلحت غنایت شاه اول	شد از خانه بگریزد نزاره	چه در کرده آن جابان کین	پرزو بخت سوار است برین
بر آید از همه در است عالم	مذای شوق گای سلطان اعظم	محمد به که محمد سخن سر شد	ادان شادی و فتح و ظفر شد

سال سی و هشتم

واقعات سال ۱۳۹۵ هجری قمری

۱۸

دیران و عراق و مصر و هند و قفقاز توسط مسافین زارین و الراج و مکاتیب انتشار یافته
اجازت فرج و امید بالیدند و ناصرالدین شاه و عده از دربار پیش که از آن روزی دیدار مالک
اند با و تاسیس اوضاع مدینه بخار و وطن خود بسجعه و قرار شدند دست از تعرض باینجا
کشیدند ولی مفرضین از مجتهدین باستماع اخبار و مشاهده آثار با خایت بعضی کسین بر
وزرغم دالم همی نالیدند چه که دسترس بر کر امر نه اشتند و لا جرم بقصد اطلاق اجبار خالیدند

همه شیخستان و سین	همی وطن که آمدند و دیران	جهان بشوکت آمد زبانی خوار	گذشت از گذشتی فخر
از آن تل مرتفع شده باندخت	که بگریم بسطین بحریه	نوحه زانیده تل منارم	ولی در دیده این حق جوارم
بیک نظر ز من کن منع خوار	مرآتس از حیات افکاری	شش فرود کای تر شد پیش	ز اندوه و غم ازاد پیش
چنان سارم محل افقارت	که هر گل رسیده باشد ز غارت	بین زوال آن کرده غارت	چه دره در هوای شمس نهار
که بستان آکن شده نو دار	برآمده ز انهار و مشیبا	کدات گریه آمد بشارت	بصد نور و ضیا آمد بشارت
چه حوران تصور اینر کشیدند	ز خوشحالی ز سر بگردیدند	دیدند از چنانا با نهارت	بحوران جان منادی
که ای عشاق بار آمدت برت	در دام دید آمد بشارت	ودان کرده ایی چه بستان	که تا ساکن اندر باستان
مفازن با طلوع شمس از شرق	ز کرده برون شد مرفاقت	ولی چون باغ این چه شیشه	ز خیرت روی آفرینش بود
که با شوق بجز شیشه عظیم	نیم محتاج موزاه عالم	بسم خود شده ایی پرستان	تم بنده با جنت سبستان
گروه درس برایش خواندند	بشکرانه زبانها گشت آوند	که شکر لب دست بر زخم دل	که در این باغ خوش دیدیم جان
چون گویم که در آن صیقلی	چه در گنج گشته در باغ آسود	بیان آن بود با خوام همه	که درود خرقه بجزلی مع همه
که در در بدن دامن در شین	مشین کی بود مانند دین	مشینم شا که آن بجز دخت	ز بستان شد بسوی تل خوار
شهنشاه قدم بر تل قدم زد	عمیدی قدم بر آن قدم زد	بگفت ای تل قدمس این آسود	زلفشیده بصفه آسانت
ترا اول تل قدمس بر شامی	که در جل بر با جنت شامی	از این همه بر سموات افشارت	جود چه همیشه در آست
افق کو بر ما بودی تو چون طور	کنون گشتی چنان در دهر شیدا	که مقصود هزاران که قافی	گرد حق پرستان و پشانی
آکن منکر گوین ایام دیدیم	بجز از چنین بر کام دیدیم	بباخت با همه انوار دیدیم	از دست باغ را کز او دیدیم

ولی او با درخیم شتابان بمقتل رفت چندانکه قاتل برجم از حال وی در تعجب و حیرت شد و چون
 بمیدان شاه در بالای سکونی که در آن قابون برپا بود میسای خدا نمودند خراسه وردا و لباده
 و شال کمر و قبایش را کنده تا نموده برای میر غضب گه اشت و آماده شهادت نشست
 و میر غضب سرش را برید و جسدش را بسفکند و ابنوه اخلاط انام هجوم هجوم برده است بر جسد
 مطروح تاخته بطرفه بعین اعضا بشر از یکدیگر جدا ساختند و بعضی اعضا را برودند و بعضی را
 نفت و آتش زدند و بلاخره استخوانها و آنچه از جسد بر جای ماند در خرابه نیکه معروف تنگینه
 بنقاش است انداخته و یواری را بر آنها انگذده مفقود و محقق کردند و شیخ محمد باقر محمد کور
 هزار و هشتاد که سینه آقا جان را نیز بقتل آوردند ولی حکمران فرزند دستگیر چرب بسیار زده
 هر دو گوشش را بریدند و در میوه چهار کرده بازار ناگردانند آنگاه بنجیب آباد که مجمع اجواب بود
 کشیده در معابر و منظر انام نشان داده نگاروند و این واقعه در بیستم صفر سال ۱۲۹۶
 واقع شد و در اثر فتنه دو واقعه مذکوره اخباری چنین فیما بین ابالی عهد همان هشتاد و هشتاد
 یافت که ظل السلطان غم بر قتل تمام دانشی و تجمید و بیغای امیرال ایستادگانه دارد و چون
 آحاد اخبار پریشان شده اخبار را نزد آقا میرزا محمد حسین و آقا میرزا احمد حسن (سلطان پشیدا
 و مجرب الشیرازی) که از تجار و سادات متمول و مصلح و علمدار امر بدین دورا نموده بودند نقل کردند
 ایشان همی زد نمودند و عاقبت الامر توسط آقا محمد باقر در کسب شیرازی که از علماء و محترمین
 و ابرار الرذبه شاهزاده حکمران و محبت این امر بود بدین منظور نزد شاهزاده پیام کردند که ابالی
 بلد از این اعمال حکومت متوجهش و منظر بانند و از این معامه دائره حکومت بعضی اخبار
 شنیده میشود بنا بر عقیده اگر شاهزاده بیستم است که صبحی از کسبه دفتر آرا و دستگیر کرده

تاریخ سلطنت
واقعات سال ۱۲۹۰

پس از آنکه بنگر دیگر موقع مقتضی آید در دست راست راسته از او در دست چپ چپ دست
مشهور بنام صاحب الصدراع الزیبه امام که پیشتر نقش میزد محمد حسین و قیام در نهانی بود و در
در خاک نام در حیرت در این بنگار بجز اینها غرض کنونی را با امام تقی است و سایر
ظلم سلطان حکمران را برین طبع قبض نمود و اموال السید مظلوم و تعرض یافت اول آن در پیشگاه
خود موافق کردند و اخبار و شهنشاهرا بنکه نوشتم مستدان وقوع یافت در آنجا در همه است
کاشانه و چون در روز جمعه هم بر مع اول که عید سوله نسبی در بود مقرر و موعود بود آن میر حسین با برادر
کنار شش آن میرزا اسمعیل بدیدار امام رفند و در آنحضرت بر صحبت بنامه گرفته نشد و بر و شش نام
و عقیقت و نیز بکلیغیرشان کرده گفتم شاید نزدیک جانشان زد و بجهت نام در کاشانه سلطان علاء خود پسر
میرزا حسین و بنام بدر اکرم کشیده گمان بر مردم شش در با جری آنکار شده و بنگار آن مظهر
در شش پسر از در شاهزاده حکمران پناه برده در سن بچانیت و در نهایت دی قیام کرد اول
او که میرزا حسین را با دستگیر سبب مظلوم و بنگار در دست از مستان و در شش خود است
شاید در آنست یا بعد از آنست و امام و امام را اقل سلطان خیر را با شاهزاده
ظفر علی خان علاء خان میرزا امین و قیام در بیان و قیامت عاقبت بدست بر مستان
نوروز در خانه آن محراب و قیام در آنست در قیام با او در آنست اما بعد خود در آنجا چهارشنبه
تاریت الهه سید مشهور را تسلیم داد و علاء خان او را با پیشش و جسر در آن حکومت بر داد و شش
بر داد و ظفران مراد بر داد خود در دست و جراسس کرد و زبان بیگانه است و در نهایت
خود را و جسر را بر داد و آن میرزا محمد شش خاتمه شد و در آنست و در آنست و در آنست
و کار است و کار بنگار بر داد و در دست و شش بر داد و در آنست و در آنست و در آنست

واقعات سال ۱۲۹۶ قمری

۱۸

- سار محمد بن اصفهان از زندگیمان مجع کردند و حکم قتل سیدین حسین معلوم ر نوشته مهر و موصی
- بودند و امام جمعه نزد شاهزاده تعهد و التزام هر نوع تسلیت و بیویه و انزویه کرد و پس
- حکم در بها محال که محمد بن مذکور در حضورش نشسته منتظر بودند در حرم خود با جمع بیدار بزم داشت
- سخت آن میرزا محمد حسن آنگاه آن میرزا محمد حسین را سر برید و این واقعه در شب قبل از ذوال حجه
- در شب ۲۳ بیع ذوال سال ۱۲۹۶ واقع شد آنگاه برود جسد زبیران بر پامال بسته از زندان
- بیرون آورده گران گران بیدان شاه انداختند و جساد نما عزوب آرزو در میدان مذکور مطرد
- برده مردم تا شامی رفتند و برخی لشکر کشید پس با باره صلب در سه چهارم برده محفوظ
- بدشتند و در غلظت شب سی از نوک زایش آن محمد باقر نام باقی از فرزان سکوتی دو سده در
- جنب بچه امام زاده باقر شسته داده بود کفن کردند و قریب شهر بفرستان تحت قرار رساندند
- در آن حال که به آن محبت در آن تقدیر شد با در محبت و جو حقد قهر میدادند و قهر مینامد آنگاه
- بر خالت او بان ت و جاد در آن زمانه تون ساخته دور بود که از اجنای اصفهان بر که بزی
- نوا حظردید و جو است از شرح شود غم و در برت نمود و قهر مینامی نفر در نهایت میوه حسد است
- از آن بیرون رفتند و در آنجا حرم سید حسین بود بر شرح خارج شد از حضور مظهره ماند در این
- سرد و غیره بستند و اما در حق حرم و در این در پیشان بودند و شاهزاده حکمران مادران میرزا محمد
- شب سه روزه در سون سید شیر و ایت الله بود و شرح خویشش نیز در حش ۳۰ آورده حاشیه
- مظلوم با آن در بر شرح نزد وی و فرستاد پس سوارت و در آنجا ای چه نسبت این مظلوم
- در پیش سیدین تصدیق مدفعه کشید و کشید آمده با دست بانی خود داشت و ناله بسیار
- و بحر مده نوبت و فاجعت مذکوره آحاد جهانیان در حق ایران سخت تر جز در غیر مباحث

سال سی و هفتم

واقعات سال ۱۲۹۶ هجری قمری

۱۸ م

واجسادنا و ابناءنا و اموالنا فی سبیل الله العلی العظیم و شکر بنیاد بین اهل
الانبا و الملا الاعلی بشهد بذلك ما ورد علینا فی هذا الصراط المستقیم
الی قوله الاعلی یا عاقل لا تطعن بغرب و اقدارک مثلک کمثل بقیة اثر الشمس
علی روس الجبال سوف بدو کما الزوال من یدی الله العلی المعال فد اخذ
عزک و عز امثالک و هذا ما حکم به من عند ام الالواح و در خطاب با امام حسین
مطهر است یا فللی الاعلی اذ کر الرشاء التي یظلمها ما حلت الاشبا
و اذ لغدت فرائص الادیبا کذلک بامرک مالک الاشبا فی هذا مقام الموت
الی قوله ان اری الضعیف یا ایها الرشاء یا ای جرم لدغت ابنا الرسول و یضرب

چون در شب زیارت و نماز است حسین زنت در وقت آنکه همه معینان تمکنت رفت چند هزار تن توفیر سینه
شده بود و شعر چنان شد که تقریباً پاره پاره بود با حکم جده سردار شمشیر که حسن سلطان شمشیر را بار بار شمشیر حسین
بنام جلاله زنده اند حسین برادر دیگر که اسمعیل نام داشت نیز با آنان بر زمین رفت ولی چون وقت رسید حیات نبوی
بر خود ترجیح داد و چون قتل از او امر رسید گریه و زاری کرد و حضرت سلطان شمشیر فرمود آری میگویی بس است اینکله ز قتل
بیانه نمود و با غضب بر دستش چند عصا زد و فرزند قتل داد تا چند سال قدم مبارک بیدگوشا و نشان جاری و بیرون آمد
سه ندر قتل از نو در دسی دسه ندر بعد از شهادت کالم بود و در بیت دوم رابع آن اول یوم صوم غصن اظهر بود که علم علی
و عدو اخذت و در شب بر جوار بود آن بود که ندر باطامت در نشان منطوق شده و اخراج بدگشته و کمال ذلت در کف
برگردان و بعد با مرضی که جز بغض کسی چنان امری پیدا شده و شدت عنونت بر وجه رسید که زن و در حشرش
از رفتن دوری میبستند و کف از لب بر سرش نوردند تا با سفل رابع شدند و بدو وجه بهمانی که با آنان عداوت مید کرد که
حکم خود اهدی بر جنازه ریش حاضر شده و با خنده حال او را بردند و بجایک سرزند و از قدم چمن قیل از آن خطرت شیب لوصی نالند و آن
سفر نامه شد کشتن از بقیة شمری بدگر کجبال زوف تر که اندال امر از این غمی استمال آنان مرتب الی الله و تغزالی قیل کجبال و شرح القصص
فی العقد و انصال . غیر از خبر

واقعات سال ۱۲۹۷ هـ ق سال سی و هشتم ۲۴۹

۱۸ م

جاری از وی نهر آب کابری	بد از آن هم فخری از نقیبان	دوستانش از کشت عین	شد سیر بستان ناعین
که خدا بیانشان بر باد داد	رعیم انقبظ لمان قوم عاد	چند سالی شد مقرر عرش رب	قصر عبد به پایش لقب
۴ جنین حشمت حجت فرا	گیا باغ بچین غم زودا	مرتب در روز ختام شاد بود	زر عکا هر چند زرشگاه بود
از قدم شده بی انجام شد	که تبارک آیه اورانام شد	گاه کوه کابری طور منع	گاه قصر خاص پاشای قبیله
این شیخ دشواری در زبان	گاه بر کا قصر زوق جوان	شغل از قبسه نور جمال	گاه کوه قابسه به مال
که مکان بالای درش را گمان	گاه کرمل با جغایس مکان	وان بعد آباد از اکرام کریم	شاه را بک چنه مکن با حرم
که لقب جی بدش شسته عرش	بعد از اینها قصر عودی طرب	بگذرانده فرق را از فرقان	کوه کرمل از قدم شاه جان
آن ملک روح و سلطان قدر	بیشتر در قصر جی مستقر	شد مقرر کرسی رت العباد	همه بیکامیت عمیر و دودا
آمد از ربع سکون جلوه کرد	تا که نور از سلطان قدر	از شه جهان شکبار و عطر سبز	شده دو دو سال انقیر عز
هند چین از اجزای شش جمع	این بران در تاج تاج	ملک سن تخمیس بند پر	آمد از الواح ربانی زود

هجوم اکراد و قتل و غارت اجباب

در این سال ۱۲۹۷ هـ ق قتل و غارت اجباب و هجوم اکراد
 عثمانی روی داد و نقیصات و ضدیت مدینه موجب آوارگی گردید چه شیعیان ایران در طعن و خلفا
 و نیز اصحاب و زوجات السنی که پیروشان شدند خندان نظار بر وقت بر نمودند و نقیصه اکراد سنی را
 بر آفرود خستند که کردی مذکور اکراد سرحد نشین دو زمین را تحت ریاست خود در آورد و حمزه افکار
 از قبیل مذکور از حکومت ساجد جلایع گریزان شده به دوسپوست و اینو بی از اکراد سنی ایران و عثمانی
 چون مورد طمع مسلح در عقبشان روان شدند و خود بخوارانه در سرحدات و معمرات آذربایجان
 مردوزان و صغیر کبیر را در و گردن زدند و سوختند غراب و غارت نمودند و در اثر این واقعه خسارت جانی

در ساعت یوم از نذر هشتم بیخ آینه گذشته تمویل بکل واقع شد

سال سی و هشتم
۲۵۱

واقعات سال ۱۲۹۷ هـ ق

م ۱۸

حاجی ملا محمدی یزدی با دوازده روحانیه شان قیام داشت و میرزا ابوالقاسم ناظر حکومت میکرد
و حاجی شاه محمد امین بسبب آن و حاجی ابوالحسن (حاجی امین) پس از عودت از عکا
بلافاصله اجبای آنجا ایامی چند گذرانند و ناگهان اگراد مذکور چون سیلاب جلادار داشته
و بقتل و غارت پرداختند کرده اجباب نیز در ضمن عموم طعمه جلاک گشتند چنانچه بعد از
آن واقعه خبر چهل تن از زن و مرد دیگر احدی از نهی طعمه بر جای نماند و حاجی ناظر دستگیر
اگراد شد و بعد از جنگشان بمراغه گریخته جان سلامت بدر برد و از تجارت اجبای نزاری که کفن
انجا بودند جمعی مقتول گردیدند و برخی که از آنجمله که علی آقا خان شهباز بود سر در پای برهنه قرار کرده
محموظ ماندند و حاجی شاه محمد هف گلوله شده مقتول گشت و حاجی ابوالحسن را گلوله بر سر
رسیده منعی علیه بن قتل بیفایاد و چون اگراد مهاجم رسیدند و مجروحین را سرشکم بریده
و دریده و نیزه پیچ کردند بوی تعرض شده بعد از آبای مجروح خویش را تا تبریز رسانند و معالجه نمود

اخبار ششم در طهران

ناصرالدین شاه در سفرش با اروپا سال قبل در نظر گرفت دائره نظمیته و تأییدات بدانکه در
ممالک اروپا مقرر است در طهران تأسیس نماید و جاسوسان نیز دست توابع کار در آن ممالک
مخالفین سلطنت خود را بدست آورد و مانند سلطان عبدالمعز پادشاه عثمانی و یکسانه
دوم امپراطور روسیه دستخوش مهاجمه از اب طایفه مملکت و عطاء دولت نگردد و از سر در
جمهوری طلبان اتباع سید جمال الدین افغانی محفوظ ماند و لذا گنت دوخت فرست
اطریشی را با بران آورد بدین سمت موظف داشت و خفیة نوبت بسیار برای اطلاع از
احوال جاریه گماشت و در آن موقع که فتنه شیخ عمیدیه مذکور برخواست منقضین تبریز را

سه تن ناشناس لباس معمول درآورده جنبش نشینند و پس از شرب چای بواسطه شخصی دیگر باو اخبار کردند که تنی در خارج قهوه خانه حاضر و جوایمی او میباشد و با وی از قهوه خانه بیرون آمده باو گفتند که کنت رئیس نظیه ماراپی شافریستاد پس اتفاق روانه شدند و در اثنا طی طریق رئیس آنان بوسی توجه خطاب کرده گفت شما مردی از اهل علم و فضل میباشید و جای تأسف است که یابی شدید و در آنجهنما مردم را بنحی لغت با دولت و حکومت میجویند میرزا با جواب گفت چون شما رئیس نظیه را ابلاغ کردید با شما همراه آمده ام ولی شام حق مداخله در احوال و اعمال مرا ندارید و همیکه نزد کنت رسید اشخاص دیگر که حاضر بودند حسب دستور رئیس خارج شدند و خبر جیش احدی بر جای نماند و میرزا گفت من مقصود منظور شما بهائیان را میدانم و در این شک و شبهه ندارم که برای حسین علی خاصه ایرانیان خیر و مفید میباشد و نیز کتب احکام و تعالیم این امر را دیده ام و موجود دارم ولی ملا ما نزد شاه امر را شسته نمودند میرزا باو گفت بهائیان از صمیم قلب از رد دارند که سر رشته امور پوست مردمی و انا و بیغرض و متدین باشد تا در امور با دیده بیطرفی و بصیرت بنگرند و از این سر دریم که دولت برای حفظ حقوق عموم و تأسیس حق و عدالت و ملت پروری است اشخاص عاقل عالم بیغرض از اردو پا جو است و آمدن امثال شما در این مملکت سبب کمال ترست ما است و شما میدانید که اینطالعنه بموجب تعالیم حضرت بهائیه ممنوع از مداخله در سیاست و رعایای صادق و بیطیع دولت و دوست خیر خواه ملت میباشد و قصدی جز ترویج خود و نوع دوستی و رفع تعصبات و محاربات از بامین اقوام و دول عالم و تأسیس انتظام و ترنوع است نبی ادم ندارند و مقداری بسیار از آیات و بیانات الهی را بیان کرد و کنت استماع نمودند و تصدیق کرد آنجا چنین گفت مطالب مذکوره بر من معلوم بود و اکنون از گفتار شما شنیده ام

سال سی و پنجم

واقعات سال ۱۲۹۱ هـ ق

۱۸ م

احضار و ملاطفت و مهر بانی بسیار اظهار نمود و عده ماداده خواستم که دیگران ایشان دهر جواب گفت
 من از حال و عقیدت خودم آگاهم و از نهان قلب دیگران بیخبرم و هر قدر زجر و اذیت دادیم صبر و تحمل کرد
 و فراتر از ویر غرضبان شکنجه و عذاب نمودند بر روز نداد بالاخره کفتم و ندا نهایش را بکشند و بر سرش
 بکوبند چون بی طاقت شد و از حال طبیعی بیرون رفت بی اختیار چنین گفت و نیم مقصی است
 که بندگان خدا را زحمت نیندازم اینک هر بلایی که خواهید توانید بر من وارد آید لکن تحت بگنبد
 که کدام دین و مروت و انصاف و آئین چنینستم و جنائی را روا میدارد و من محالست که بندهم
 و او را بجل سخنش فرستادم و با بگنبد آقا میرزا ابوالفضل از استماع این اخبار که دلالت بقتضیه بر فرزند
 حدیث انقلاب و اضطراب داشت از طهران مهاجرت و مسافرت نمود و اجنامه روزه در
 انتظار بروز خشنه و شاد و نور انواع بیات بسر میدهند

فتنه در نزد

ش هزاره مسعود میرزا ظل السلطان سابق الذکر در تمام فتنه های صفهان خوف رگها بجان کردستان
 عربستان لرستان و عراق و بلاد کرد و کرمانشاهان و فارس و نبرد حکمرانی داشت و حاجی
 معذل السلطنه را که از جانب خود بحکومت یزد گماشت بعضی از ملاها تبعیج و تحریک نمودند
 تا بتعرض بهائیان آنگاه در پرداخت دشمنی را که آقا محمد اسمعیل خیار و شاطر حسین آقا علی
 پسران آقا میرزا ابراهیم خیار و شادای و نیز استاد حسین کفشدوز شادای و آقا محمد باقر نوری
 و آقا سید محمد علی نهرانی بودند دستگیر کرده چندی مجوس بداشت آنگاه همه را بیکت زنجیر
 بسته پیاده بمراه مأمورین سواره با صفهان نزد ظل السلطان فرستاد و آقا سید محمد علی
 در روز یکشنبه نوزدهم ربيع اشان بعد از که شش ساعت و نیمه و دقیقه و کسری از طلوع آفتاب تحویل محل واقع شدند



واقعات سال ۱۲۹۹ هجری قمری

در میان بود دلی بان خزانه با نفی جرم همه مطلوبین داده مستخلص شدند و چون بدولت نظم کردند
و نگراف مساعد در حقشان بحکومت رسید مبالغ جرمه مذکور را نیز استرداد نمودند .

ششم از عظمت و اقتدار جمال ابهی و نفوذ عیض اعظم در عکا

بعد از مصطفی ضیا پاشا مذکور احمد افندی صلح بگلرانی عکا منصوب شد و او نیز بیاییت ادب
و احترام سلوک نمود و یونانیان بر مقامات حب و اخلاصش میفرزد بدو چنانکه چون عیض اعظم بعد
چندی سفری بیروت برای معالجه از حال تب نوازل که در اثر هوای عکا و مشقات شده

عارض شد و نیز برای ملاقات الی و ارکان حکومت و علماء و علمای دارانه مقامات علیا
رفتند احمد افندی مذکور که در اینجا بود با کمال صدق و صفا و اخلاص پیوسته ملاقات
داشتند انفقان را جائز نمیشمرد و ادبش از چند سال جلگانی عکا معزول شد و زیور

پاشا از اهل اسلا مبول منصوب گشت که مردی مقدر و متعظم و عیور و بی مدانه بود
و مبالغ بلدی عکا و بعضی اینه دیگر بهمت او تائیس شد و اعظم بعد و ارکان حکومت
عکا اجازه در محضرش وارد نمیشدند و در سخن ملاقات با عیض اعظم چنان مجذب و

زیفنه گشت که دل بمصاحبت و معاشرتشان مینست و مندرجا بمقامی رسید که فقط
با ایشان معاشرت و مجالست میکرد و در ایام ارضیه خوابها واقع شد که رئیس انظار
منصور نام از اعضا مجلس بلدی و نافذ القول بود و ایشان روزی بتفریح و تفریح

بهی فرستند و از آنان پذیرائی شده چای و قهوه و قلیان صرف کردند انگاه در مقابل
توبل محل در شب سه شنبه مغز جهادی اولی واقع شد
۲ سفر عیض اعظم بیروت در اوایل سال ۱۲۹۹ بود .

سال ۷۹۱
۱۲۹۹

واقعات سال ۱۲۹۹

۱۸

والغلبه لله الفرد الجبر این است بغير ظهورات ما انزل الله في الكتاب
 للعاوفين الفاضلین در این ایام بامه مفصلی در جواب دستخط آن محبوب
 نوشته شد و لکن چون امورات پر شده مقلات است لذا ارسال آن در
 عهد نعون ماند و اینورفته بکمال اختصار عرض شد و امید است که آنهم از
 ارسال شود چون در اول اجنبیه در سر مصر هجوم نموده اند لذا این دیار
 هم خالی از اغتشاش نیست اجزای طی که در اسکندریه بودند جمیع باین
 ارض راجع شدند آنچه داشتند مع اموال ناس کل بغاوت رفت البلیه
 از اعمت طابث اسکندریه و ما بینها خراب و سوخته و منسوب و لکن غنا
 حوستان و احفظ نمودند و بجزیه فی کل ایحال الخیر خادیم فی شهر
 شوال المکرم سنه ۹۹

فتنه در جاسب کاشان

در بیست و پنجم شهر جمادی الاولی از این سال ۱۲۹۹ ایلی قریه جاسب نغم شتافته نزد آقا سید
 جواد مجتهد سعادت و شکایت از برادران غلامرضا یکی از بهائیان شهر قریه مذکوره نمودند و نهاد
 دادند که جمعی از امالی بهائی کرده مجتهد با عتضاد الدوله محمد خان پهلوان که از جانب
 کابردان میرزا نائب السلطنه حکومت قم دشت نوشت و حکمران مامور جاسب فرستاد میرزا
 غلامرضا را با برادرش آقا محمد جواد دستگیر کرده نغم برده مجوس نمودند و آقا میرزا بهائیان
 شهر جاسب بطهران شتافت و عرض تلطم بشاه رساند و دستخط شاه برای خلاصی
 دو برادر مذکور بنائب السلطنه صادر شد و او دستخط را برای عتضاد الدوله بفرستاد ولی

سال ۱۲۹۹

واقعات سال ۱۲۹۹ هجری قمری

۱۸م

مراجعت بطورن میرزا غلامرضا را مخص نمایند و او با اعتماد الله و له تلکراف کرد که غلامرضای
بنی حاجبی هرگز خواص نشود و عزرائلی که بنایب المثنی در خصوص پیدا دند انتفانی نیکیز
و مدت حبس میرزا غلامرضا در نم تجاوز از شترده ماه بطول انجامید .

فتنه در بشرویه

در بشرویه خراسان پیوسته اجباب مورد تعرض و ادبیت اعدا بودند تو همین وجهه میگشتند
گهی معانیدن عبارات کتاب ارشاد و لغوام حاجی محمد کریمخان را که در در حضرت باب نوشت
علی المنابر خوانند و هنگامی معاریف اینط لفظ را تحقیر دارد آورند و بدین طریق بهائیان از جور
و جفایتان دمی رحمت نیافتند و بلاخره ابنوه اشرا رخانه نامی المظلومان هجوم نمودند و در نا
خانه روحانیه از شاهپیر ثمنات و نیز خانه حاجی میرزا حسن رئیس و خانواده میرزا محمد علی
دینیا فانی با آتش زدند و در کوی و بازار هیچی شتم و نا سزاگفته سب و لعن کردند و محمد حسن
کر بلانی قاسم را در خارج قصبه بچکک آورده چندان زدند که از حکم دامانده بحبس گشت و قریب
چهار ماه بیمار و بتری شد و بعد از دو سال بیدار و جهان گفت و در کل مواقع مذکوره مشقت
چون اجناسکایت بر اگر امور نموندند اعدا الحار از کتاب اعمال خود کرده میگفتند اعمال و صدقات
مذکوره از ناحیه جنیان با بیط لفظ میرسد و بدین طریق از بی عثمانی دستها آنچه خوانستند
کردند و انتقام و مجازات ندیدند

فتنه در مشهد و مریز

در مشهد با غواد و اغرا انواب رضوی یزد و تبریک ملا با و معانیدن مثل اشرا و ارادیل تبر
باجباب برخواستند و در آغاز بصد و ضعفها و فقر برآمدند انواع ادبیت و جفا از شتم و ضرب

سال چهارم ۲۶۵

واقعات سال ۱۲۹۹ هـ ق

۱۸ م

بوی بدین مضمون نگاشت که مظلومین مشادی را از شرور و تعرضات معتمدین بخت
آسوده نمایند و متعرضین را تنبیه و تادیب کنید و حاجی حسین فرمان گرفته بیزد گشت
و بابر ابراهیم خلیل خان حکمران داد و او را چهار چند تن از متعرضین را مواخذه و تنبیه نمود و منع کرد
کرد که احدی متعرض ایشان نشود ولی این امر موجب شدت بغض و عناد معاندین گردید
و سید میرزا امام جماعت نیز تک جدیدی بخت نیمه شبی برخاسته چند تیر طپانچه خالی
کرده فریاد و فغان بر کشید و همسایگان مجتمع و مردم از نزدیک و دور اینوه شدند و امام
بناک گفت سه زن از بابیان بقتضه کشتن من آمدند و چند تیر گلوله بقصد من انداخته
رفتند و از این رو عوام را دست آویزی پیدا شد و شروع متعرض و هجوم بر اجباب نمودند
و در آیمیان ابراهیم نامی خارکن بود که در فقر و فقر دینی بناهی مانند است و روزی دو
بار خارج جمع کرده بقریه میآورد و بجماعتی میفرودخت و بدین طریق معاش او و خانواده اش
میگذشت و او را حال جذبه ایمانیه دست داده در حق خود مدعی مرکز قدرت و سلطه میگرد
گردید و سه میخوره برای خود اظهار کرده بدان متمسک گردید بخت انقطاع از ماسوی تنه
و دم صبر و تحمل سوم استقامت و پافشاری و بدین رو بنام سلطان ابراهیم معروف گشت
و ایامی قبل از واقعه مذکوره ویرا کلا ترقریه ترزجان که مهدی نام داشت چندان چوب
زد که مشرف بهلاک شد آنگاه بمحلی آمد خستند و او بخانه بعضی از اجباب رفتند چند
روز می اقامت کرده بیهودی حاصل نمود با بخله در آن موقع ابراهیم مذکور را از اذل و شرار
منشاد دستگیر کرده از صبح الی غروب در هفتده محل نگهداشته همی چوب زدند ولی
ماکول و مشروب در محلی حبس نمودند و چون تقریباً چهار ساعت از شب گذشته بچنین

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری قمری سال چهل و یکم ۲۹۲

۱۸

اصیاط از طغیان گردنشان و انقلابات داخذه گنت مذکور اطیش برابر است انتظامات
 و تانیات مشغول داشت و از واقعات جاریه روزانه منظم نگاشت و گنت نیز مردی حوی گو و عدل
 و بیخس نسبت با حزاب و عقاید ایرانیان بود و از بهایان و آیتشان نیز خاندن نوشیم فلک
 داشته حمایت مینمود و معذالک ناچار و لا علاج تاسی از روش سیاست داخذه شاه
 میکرد و از طرفی دیگر مابین دو شاهزاده عظیمشان که در داخله مملکت اولین درجه جمیعت را
 داشتند کار بر تابت حصادت میرفت و با اینکه مقام ولایت عظمی بتصویب نماندگان دول
 منقطه شاهزاده معظم مظفر الدین میرزا و گذار شد هر یک همی و هموسش ہی در قلب و دماغ
 خود میپروراندند و اینظلافرا حسب اسباب مختلفه متقابله خود نوعی محضری نیز در ایام جاریه برپا آید
 و کاران میرزا جمیعت و نفوذ آنان را مهیب نشان داده با بعضی از اعظم و مهینشان روی طاعت
 نموده تحت مرقتب خود نگاه داشت و در مواقع مقتضیه تنی چند را دستگیر کرده شاه با مقام
 مقام تبیر و کفایت و عمن سیاست خود را جلوه گر می ساخت تا پیش از برادران مطیح نظریه
 تا جور شود و حکومت طهران و مضافاتش نیز قتم و گیلان و مازندران بدو سپرده و نائب السلطنه
 و پهلدار کشور ایران بود و در اول محرم سال ۱۳۰۰ آقا سید مهدی دهجی یزدی اسم آید
 المهدی از ارض معصوم و عکا، وارد قرب طهران شد و از سان برخی از مخلصین که مدتی با انتظام
 و رودشن بودند چنین شهرت یافت که یکی از بزرگان اینظلافه وارد طهران میشود و گویند
 بزرگی در سردارد جمعیت تا چهار فرسخ استقبال شتافتند و با اعزاز و جلال تمام او را وارد کردند
 و مجالس پی در پی منعقد گشت و در افرومیشان شهرت یافت که خدمتی عظیم در نظر دارد و
 از عظمت جمال ابی در عکا و تعالیم و الواح صادره و اخبار جدیده همی بیان کرد و طبعین از دور

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری قمری

سال چهل و یکم

بجوبی مظلم و صند و فخر را در بکنود و فرستی از ایامی فریب هزار نفر بیرون آورد گفت ثابت این سبک
بر من ثابت است که ازین طائفه اند ولی چه کنم که شاه عثمانی بدین اسلام ندارد من مکرر آباد
نوشته قطع و قطع این کرده را خواستم و او در هر نوبت منی چدر گرفته ایامی در حبس نگهداشته سخن
کردند امن عهده کردم که دیگر درین باب سخن نگویم و آنچه از وی در خواست اتمام نمودند اثر نکرد و اجرم
نمود آقا سید صادق مجتهد طباطبائی مشهور شافعی در رکابیت و سعادت از بهائیان بسط مصلحت
دادند و سید مجتهد بهیجان آمد حضورها چون پرسید که بابت در باره من چه میگویند و دو منافق مذکور
جواب دادند که شمار ارجحال زمان خوانده مصداق قول مشهور را در باره شما معتقدند که هر مومی شما
سازی منوار و جهان متغیر و شایر شد که علامه از سر بیفکند لطف بر سر رسیدن پیش از دست
لحقی بر اسلام گریست و فی الحال فلم برداشته مکتوبی مفصل و موثر و فایده بنایب السلطنه
نگاشت و با کتاب فهرست توسط در منافق مذکور نفرستاد و اکید قطع و قطع و استیصال
این طائفه را خواستار گشت و نائب السلطنه پس از مطالعه مکتوب ملاحظه فهرست و کتاب
برای اغفال برخی از اجاب که در دائره حکومتش بودند روی مسلم گفته فردش مذکور کرده
پرسید آیا تو بخانه شان رفتی یا آنکه ایشان بسکن تو آمدند و یا تو را اجبار کردند جواب گفت
که من خود رفتم و شاه هزاره بمن شدت خطاب متبانی بوسی نمود آنگاه در خلوت از عدت
و عدت این طائفه و احوال آقا سید مهدی و بهی سمرانی کرد و دستور داد که معاشرت
با اجاب ادامه دهند و چون بهائیان خواهند اجتماع نمایند خبر دهد تا ما مورین بیکبار
همه را دستگیر سازند و از آنجا اجاب از ما قطع شده دست از معاشرت بآند
منافق باز داشتند و کربلایی محمد منافق مذکور هر چند طرح نیزنگ کرده فعل بازرگانه زد

سال چهل و یکم^{۲۷۱}

۱۸م

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

طلبید آخوند گفت تا نقل کنید تا جوارب پوستین و عبا پوشم مأمورین اذن ندادند و در
آن اثنای که بلائی محمد بدرون خانه و حجره رفته کتاب بیان فارسی و شرح سوره کوز و شرح سوره
بقرة و مقداری از آیات و آثار اسی و صورت فوغرافیه سلطان هشتم را برداشت با
آخوند نزد نائب السلطنه رساندند و نائب السلطنه با دوی بیزار پرسس مکالمه مشغول گشت و از
طرفی دیگر عماد محسن منافق مذکور با مأمورینی چند بجهت در دوازه قرین که خانواده مای بسیاری
از اجباب میرستند شتافتند و آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی با آنچه از آثار امری و صور حجاب
که در منزلش بود بدست آوردند و از آن جمله صورت جمعی اصحاب متعلق با ایم آورده بود که صورت
آقا سید مهدی و بهی را در آن جمع دیدند و نیز مشهدی حسین عطار قرزین و برادرش مشهدی
باقر قرزین پسر و عمو حسین بخت آبادی و بابا حسین کاشی و آقا سید علی کفایش کاشی و
آقا نصرالله تنباکوفروش جدید الایمان و طاهر محمد عطار عرب و در بلائی جعفر خان سدرشرابی
و حیدر علی بابا قرزین را گرفتار کردند و نیز نظیر ^{۱۹} در دوازه عبد العظیم رفته که گروهی از علما
اجباب آنجا سکونت داشتند و آقا میرزا حبیب الله بن بیچ و آقا ملا احمد روضه خوان و استاد
حسین نقیبند کاشی و استاد حسین دماغ کاشی را دستگیر کردند و نیز مبارز شتافتند
و آقا میرزا ابن العابدین جراح کاشانی شاعر شباهت تخلص و عده کثیر دیگر از قبیل
استاد آینه اینگر و در بلائی مهدی و میرزا مرتضی طالب ترش قمی و حاجی افای ^{۲۰} کاشی
کاشی را گرفتند و استاد حسن کاشی نیز با زادی خود از حجره میرزا ابن العابدین با توافقی
روان شد و عده کثیر دیگر از قبیل آقا عبد اکرم ماهوت فروش آقا میر علی کاشی آقا عبد
الحسین تاجر و آقا میرزا ^{۲۱} کاشی و غیر بنم گرفتار شدند و کامت ^{۲۲}

سال چهل و یکم

واقعات سال ۱۳۰۰ هجری

۱۸م

منتشر شده فحاشی و خطاب شدید کرده گفت گمان میکنی من از احوال تو بجزم در راه خدعه و حيله
پیش گرفتمی و او را نیز با دیگران در حجره مذکوره محبوس نمود و بعضی از خائنین و مترزین که
قبل از سوال و تقص حال تبری کرده بدگفتند و با فزاید نسبتهای نالایق لب کشوند
منتشر شده با غضب شتم امر داد که لطمی چند بر قفايشان توختند و بانان چنین گفت
در اوقات آسایش استفاده بهائی نایبند و در مواقع شدت و تنگی بمردم نیک اعمال
ستیزد و اخلاق افرایزید و اما نیز توقیف نمود و اینک شمه از مکالمات وی
با مجوسین مذکور برای ارائه نمونه ثبت میدارم از یکی پرسید بهائی هستی گفت مسلم
موقن باسلام و ما انزلک است فی انفرامم شاهزاده گفت ازین معلوم است که بهائی نایب
و جازمی جواب داد عرض کردم مسلم و موقن باسلام سایه اوده گفت لعن کن کن جواب
خدا لعن کند کا زبان و ظالمان و مفسرین بر خدا و رسول و لعنت کند خال و مفضل را
شاهزاده گفت شخصی معلومی را که تو را باشمس آورده لعن کن کن جواب گفت ملاحظه فرمود
که مدعی کا ذب و مفسری علی الله را لعن کردم در قرآن است لا تسبوا الذین یدعون من
دون الله و ایضا لا تقولوا لمن القی الیک السلام لت نوسا شاهزاده گفت عمر لعن
کن جواب گفت خداوند در قرآن احدی را باسم لعن نفرموده در این موقع شاهزاده اظهار
حیرت و تعجب کرده بخصما گفت ببینید با این مرد چه کرده اند که عمر را لعن میکنند و بدو
گفت بمیزا ابو فضل لعن کن کن جواب گفت عرض کردم که قرآن و شریعت اسلام لعن
بر احدی را باسم اجازه نداد من چگونه شخصی را که نمیشناسم و خود را مسلم میداند و از
علمای اسلام محسوب است لعن کنم دیگری از ایشان چنین گفت من کتب استدریسه